خبرها

فلسفه مهارتی برای رسیدن به معرفت

استاد فلسفه دانشگاه‌های لبنان در میزگرد «نقش معرفت فلسفی در گفتمان احیاگر معاصر» ضمن تاکید بر عقلانی کردن فضای گفتمان‌ها اظهار داشت: سخن از نقش فلسفه در مسائل مختلف مفید نیست و اصلاً مربوط به فلسفه نیست و چیزی خارج از فلسفه است. مشکل آنجاست که ما باید مشخص کنیم اساساً فلسفه خود معرفت نیست بلکه راهنمایی به سوی شناخت و معرفت است و لذا نمی‌توانیم هر از گاهی فلسفه‌ای بسازیم. به گزارش «مهر» به نقل از رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در لبنان میزگرد «نقش معرفت فلسفی در گفتمان احیاگر معاصر» برگزار شد. در این میزگرد که جمعی از استادان فلسفه و معرفت‌شناسی در لبنان از جمله دکتر موسی وهبه، دکتر جاد حاتم، دکتر ابراهیم مراد، شیخ شفیق جرادی، دکتر خنجر حمیه، دکتر حبی فیاض، خانم دکتر وفاء شعبان و دکتر سرکیس ابوزید حضور داشتند، ابتدا نجفعلی میرزایی، رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در لبنان طی سخنانی با اشاره به تحولات و نیز گرایش‌های جدید فلسفی در دنیای امروز اظهار داشت: فلسفه می‌تواند نقشی اساسی در گفتمان دینی و یا غیردینی ایفا نماید. ارزش فلسفه به میزان توان آن در فضاسازی برای عقلانی کردن گفتمان‌ها است. نواف الموسوی، مسئول روابط بین المللی حزب‌الله لبنان، با اشاره به تحولات ایجاد شده در ایران گفت: من فاصله‌ای میان فلسفه و آنچه در ایران می‌گذرد، نمی‌بینم. برخی معتقدند نگاه اصلاح‌گرا و نگاه محافظه‌کار در ایران ناشی از تفاوت نگاه فلسفی آنهاست و بر همین مبنا باید گفت فلسفه همچنان در ایران دارای پویایی و سرزندگی خاص خویش است. وی در ادامه افزود: اما اطلاع ما از فلسفه‌های معاصر غیردقیق است و ترجمه‌های موجود نتوانسته مباحث فلسفی و آنچه را درباره فلسفه‌های معاصر می‌گذرد منتقل نماید. آنچه مهم است این است که چگونه به صورتی دقیق این آشنایی نسبت به افکار فلسفی باید به دست آید. دکتر موسی وهبه، برجسته‌ترین استاد فلسفه در لبنان اظهار داشت: به نظر من سخن از نقش فلسفه در مسائل مختلف مفید نیست و اصلاً مربوط به فلسفه نیست و چیزی خارج از فلسفه است. من مایلم درباره نیاز به فلسفه صحبت شود و این نیاز به نظر من حتمی و ضروری است. مشکل آنجاست که ما باید مشخص کنیم اساساً فلسفه خود معرفت نیست بلکه راهنمایی به سوی شناخت و معرفت است و لذا نمی‌توانیم هر از گاهی فلسفه‌ای بسازیم. وی با اشاراتی به فلسفه غرب و تقسیم‌بندی آن به دو دوره قبل از «دکارت» و پس از او گفت: دکارت محور تاریخ فکر فلسفی است و این توجه دوباره به فلسفه، نقش بسزایی در پیشرفت جوامع غربی داشته است.

جایزه جهانی ابن‌سینا

دکتر عبدالله دعار استاد و رئیس گروه اخلاق زیستی دانشگاه تورنتو از سوی یونسکو برنده دومین جایزه جهانی ابن سینا شد. به گزارش «مهر» به نقل از یونسکو این جایزه از سوی ماتسورا، دبیر کل سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، به دکتر عبدالله دعار، استاد و رئیس اخلاق زیستی دانشگاه تورنتو، جهت سال‌ها تلاش در راه تحقق اخلاق زیستی و اخلاق کاربردی اعطا شد. در مراسم اعطای این جایزه دکتر زاهدی وزیر علوم و تحقیقات و فناوری نیز حضور داشت. دکتر دعار همچنین پزشک و جراح در دانشگاه تورنتو نیز هست. جایزه جهانی ابن سینا به پیشنهاد ایران از دو سال پیش به کلیه محققانی که در راه تحقق اخلاق فعالیت می‌کنند اعطا می‌شود. جایزه جهانی ابن سینا بالغ بر ۱۰ هزار دلار است. خانم مارگارت سامرویل نخستین برنده جایزه جهانی ابن سینا بود.

برگزاری ۱۲ نشست علمی در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

۷۴ پروژه پژوهشی در سال گذشته برای نخستین بار مراحل تصویب خود را در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی گذراندند. همچنین این پژوهشگاه موفق به برگزاری ۱۲ نشست علمی شد. به گزارش مهر طی سال گذشته همچنین سه کتاب «اصول فکر سیاسی در قرآن کریم»، «درآمدی بر مبانی اصطلاح‌نامه علوم اسلامی» و «فلسفه و شریعت» نیز در پژوهشگاه ترجمه شدند. احیای باقی مانده آثار شهید اول، جامع السعادات، شرح لمعه و مناط الاحکام نیز از فعالیت‌هایی بودند که طی سال گذشته برای نخستین بار در پژوهشگاه صورت گرفتند. مفهوم‌شناسی حکمت سیاسی متعالیه، عرفان‌شناسی، فلسفه سیاسی اشراق، فلسفه سیاسی مشاء، نقد و بررسی آرای شرق‌شناسان در باب فلسفه سیاسی اسلام، کارگاه علمی - پژوهشی فقه سیاسی و کارگاه علمی - پژوهشی فلسفه سیاسی از دیگر فعالیت‌های جدید پژوهشگاه در سال ۸۴ بوده‌اند. در سال گذشته همچنین پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزاری ۱۲ نشست علمی، همچون اهداف علم فقه، اولویت‌های پژوهش فلسفه فقه، بررسی فقهی رابطه حجیت و کارآمدی، بررسی فقهی مسئله تروریسم، بررسی فقهی مسئله شبیه سازی، ساختار فلسفه فقه، قاعده عدالت، مشکلات نظری قانونگذاری در نظام جمهوری اسلامی و بررسی جایگاه و نقش موضوع شناسی در فقه را برای نخستین بار مورد تصویب قرار داد. ۳۸ پروژه پژوهشی مصوب پژوهشگاه نیز در سال گذشته، مراحل تکمیلی خود را طی کردند.

همبستگی اسلامی، ضرورت عصر حاضر

شرق: همزمان با میلاد باسعادت حضرت رسول اکرم(ص) سمینار «همبستگی اسلامی، ضرورت عصر حاضر» با سخنرانی اعجاز الحق وزیر امور مذهبی و اوقاف پاکستان و با حضور شخصیت‌های ایرانی و پاکستانی در راولپندی افتتاح می‌شود. به گزارش روابط عمومی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، این سمینار به مناسبت بزرگداشت هفته وحدت و در سال پیامبر اعظم(ص) از سوی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی بیست وهفتم فروردین ماه جاری در هتل هالیدی این شهر برگزار می‌شود. در این سمینار بیش از بیست نفر از شخصیت‌های علمی و مذهبی از شهرهای راولپندی، اسلام‌آباد، پیشاور، لاهور، ملتان، کراچی، حیدرآباد و کویته در ارتباط با موضوع سمینار مقالات خود را ارائه خواهند داد. لازم به ذکر است مقالات ارائه شده در این سمینار به صورت کتاب چاپ شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

فلسفه میان‌فرهنگی

اندیشه صلح و گفت‌وگو

دکتر مرتضی قاسم‌پور استاد فلسفه در دانشگاه کلن آلمان، عضو بنیانگذاران جامعه بین‌المللی فلسفه میان‌فرهنگی در آلمان و نظریه‌پرداز این جریان فلسفی است که این اندیشه را برای اولین‌بار در ایران نیز مطرح و معرفی کرده است. با توجه به اهمیت این جریان فلسفی به عنوان اندیشه‌ای متناسب با شرایط وجود ناهمگونی‌های فرهنگی در عصر کنونی و از آنجا که اصطلاح «میان‌فرهنگی» به مناسبت‌های مختلف و گاه بدون شناخت و با درکی مغایر با محتوای این جریان فلسفی و خاستگاه‌های معین آن به کار برده می‌شود، معرفی این جریان فکری در شکل اصیل آن از طریق دکتر مرتضی قاسم‌پور که به عنوان تئوریسین فلسفه میان‌فرهنگی خود در پیدایش و توسعه این اندیشه و تاسیس جامعه فلسفی مربوط به آن در آلمان به‌طور مستقیم سهیم بوده است، از اهمیتی روشنگرانه برخوردار است. این نوشته متن مدون سخنرانی دکتر قاسم‌پور درباره فلسفه میان‌فرهنگی است که چندی پیش به دعوت دفتر پژوهش‌های فرهنگی در خانه هنرمندان ایران ایراد شد. وی پیشتر نیز درباره همین موضوع به دعوت مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها در محل این مرکز سخنرانی کرده بود.

■■■

در ابتدا اجازه می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که در زمان محدود این نشست متاسفانه امکان یک بررسی پایه‌ای، همه‌جانبه و تحلیلی از موضوع فلسفه میان‌فرهنگی که برای نخستین‌بار نیز در اینجا مطرح می‌شود مقدور نیست و من ناچاراً به معرفی عام و توصیفی تنها برخی از اجزای نظری آن اکتفا می‌کنم. بدیهی است که این امر می‌تواند به پرسش‌هایی ناشی از این اجمال منجر شود که امیدوارم بررسی آنها در آینده از طریق معرفی بیشتر این جریان فکری که در سال‌های گذشته در جامعه بین‌المللی فلسفه میان‌فرهنگی در آلمان به تفصیل مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته است، میسر شود.

■ انگیزه‌های فلسفه میان‌فرهنگی

از میان رفتن مرزهای سنتی در عرصه‌های تبادلات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره از جمله در نتیجه شکل‌بندی تکنولوژیکی جهان و حاکمیت سیستم‌های ارتباطی فراگیر، همزیستی طرز فکرهای مختلف و شیوه‌های زندگی متفاوت را بیش از هر دوره تاریخی دیگر به امری اجتناب‌ناپذیر در عصر حاضر تبدیل کرده است. واقعیت چندفرهنگی و ناهمگون زندگی امروز انسان‌ها و ضرورت ناشی از آن برای ایجاد ارتباط متقارن، صلح‌آمیز و سازنده بین فرهنگی، اندیشه فلسفی را نیز در برابر لزوم تاملی مبنایی به منظور توسعه طرز تفکری متناسب با این وضعیت ناهمگون فرهنگی قرار داده است. طرز تفکری که بتواند امکان نظری تحقق ارتباطات عاری از خشونت بین فرهنگی را در اختیار بگذارد. فلسفه میان‌فرهنگی به عنوان اندیشه متناسب با چنین وضعیتی، تئوری واقعیت چندفرهنگی امروز است. اندیشه میان‌فرهنگی به این تعبیر پاسخی است فلسفی و ضروری به مقتضیات و معضلات وضعیت چندفرهنگی زندگی امروز انسان‌ها که تاملات آن در عرصه‌های نظری و عملی معطوف به توسعه فرهنگی گفت‌وگویی و صلح‌آمیز است. درباره تاریخچه فلسفه میان‌فرهنگی لازم به اشاره است که این جریان خاص فکری از سال ۱۹۹۱ با تشکیل جامعه بین‌المللی فلسفه میان‌فرهنگی در آلمان مطرح شد. متفکران مختلفی از سنت‌های فرهنگی متفاوت این جامعه بین‌المللی را تاسیس کردند. این جامعه با برگزاری کنگره‌های متعدد در کشورهای مختلف جهان و در نشریات خاص خود به بحث درباره مسائل و معضلات فلسفی مختلفی که امروزه در عرصه جهانی با آن روبه‌رو هستیم در افق تعبیری فلسفه میان‌فرهنگی می‌پردازد.

■ آنچه که فلسفه میان‌فرهنگی نیست

از آنجا که اصطلاح میان‌فرهنگی اغلب و در ارتباطات معنایی مختلف به‌کار برده می‌شود بی‌آنکه مفهوم آن به زعم فلسفه میان‌فرهنگی مورد نظر باشد، لازم است برای درکی روشن‌تر از این جریان فکری و شخصیت‌پردازی دقیق آن در ابتدا آن را از آنچه که نیست به‌خصوص از تعبیرات عوامانه، مدگرا و به دور از شناخت آن متمایز و آن را به مثابه یک طرز تفکر فلسفی خاص با تاریخچه، تئوری‌ها و نظریه‌پردازان معین مشخص کرد. اندیشه میان‌فرهنگی یک مد فلسفی نیست بلکه کوششی است فکری برخاسته از ضرورت‌های عصر کنونی به منظور پاسخ به معضلات جدی ناشی از وجود ناهمگونی‌های فرهنگی در زندگی امروز انسان‌ها. فلسفه میان‌فرهنگی از سوی دیگر یک بیگانه‌گرایی سطحی و پیش‌پاافتاده نیز نیست که فرهنگ بیگانه را رمانتیزه کرده و یا به پدیده‌ای تفریح‌آمیز تقلیل فولکلوریستی داده و از این طریق آن را مخدوش ساخته و ناشناخته باقی می‌گذارد. اندیشه میان‌فرهنگی یک طرز تفکر التقاطی هم نیست که ساده‌لوحانه در پی دستیابی به یک ابرتئوری فراگیر از طریق امتزاج مکانیکی عناصر فلسفی فرهنگ‌های متفاوت باشد. فلسفه میان‌فرهنگی را با جریان‌های تطبیقی نیز نباید یکسان گماشت که پدیده‌های مختلف را با یکدیگر مقایسه می‌کنند بی‌آنکه معیار این مقایسه را پیشتر در افق فلسفی یک تعمق میان‌فرهنگی مورد سنجش و گزینش انتقادی قرار داده باشند. ساده‌لوحی فلسفی اغلب جریان‌های رایج تطبیقی در همین عدم تامل درباره پیش‌فرض‌های بدیهی و بنابراین جزمی آنها نهفته است که دیگری را مدام با معیارهای خودی می‌سنجد بی‌آنکه اعتبار این معیارها را در متن تاملی اندیشه‌ای میان‌فرهنگی مورد سئوال قرار دهد. تحریف اجتناب‌ناپذیر پدیده مورد مقایسه اغلب ناشی از خصلت ایدئولوژیک اینگونه فعالیت‌های تطبیقی است. از زاویه نگرش فلسفه میان‌فرهنگی، اندیشیدن درباره اعتبار معیارهای مقایسه، خود یک تکلیف مهم فلسفی است که باید ابتدا از دیدگاه اندیشه میان‌فرهنگی مورد تامل قرار گرفته و به گونه‌ای متناسب با چنین اندیشه‌ای تعیین و توجیه فلسفی شود. به همین دلیل اندیشه میان‌فرهنگی خود به دیدگاه فکری- فرهنگی خاصی به طور یک‌جانبه ارجحیت نبخشیده و بنابراین در خدمت توجیه ایدئولوژیک یک نظرگاه به‌سود یک موضع فرهنگی خاص نیست. برعکس، کوشش اندیشه میان‌فرهنگی تامین و حفظ نظری اعتبار ممکن دیدگاه‌های گوناگون از طریق این شیوه خاص فکری است. این کیفیت غیرایدئولوژیک اندیشه میان‌فرهنگی در سرشت چندفرهنگی بودن خود این طرز فکر نهفته است. فلسفه میان‌فرهنگی، برخلاف دیگر شیوه‌های فکری معاصر، محصول تجارب و فرآیندهای ویژه یک فرهنگ خاص نبوده بلکه در نتیجه حضور و همفکری متفکران متعدد با سنت‌های فرهنگی متفاوت و در گفت‌وگوی این سنت‌های فکری با یکدیگر پایه‌گذاری شده و توسعه یافته است. به همین دلیل است که این اندیشه در تعیین مفاهیم مبنایی خود نیز میان‌فرهنگی است و به هیچ دستگاه مفهومی خاصی ارجحیتی فرهنگ‌محورانه نمی‌بخشد. جدی تلقی کردن سنت‌های فکری متفاوت و تاکید بر شرکت مستقیم آنها از طریق نمایندگان فلسفی‌شان به منظور توسعه نظرگاه‌های این جریان فکری آن چیزی است که خاصگی اندیشه میان‌فرهنگی را در مقایسه با جریان‌های فکری مشابه تشکیل داده و آن را در عین حال در قبال گرایش‌های مبتنی بر خودمحوری فرهنگی- فلسفی مصون نگه می‌دارد. این خصیصه غیرایدئولوژیک اندیشه میان‌فرهنگی در تلقی آن از خود مفهوم فلسفه نیز نمودار می‌شود. برخلاف تعابیر رایج، مزمن و پیشداورانه که بر حسب تعاریف تنگ و فرهنگ‌محورانه تفکر فلسفی را بر اشکال و تعابیر خاصی از آن تقلیل داده و از این طریق نه فقط به تبعیض نظری بلکه به فقر اندیشه فلسفی به طور کلی می‌انجامند، فلسفه میان‌فرهنگی در تعریف خود از فلسفه نیز تعابیر متفاوت از این مفهوم را چه در درون یک فرهنگ معین و چه در فرهنگ‌های متفاوت جدی گرفته و در این مورد نیز بدیهیات نه چندان بدیهی را مورد پرسش قرار می‌دهد. بنابراین تعیین مفهوم فلسفه در فلسفه میان‌فرهنگی خود میان‌فرهنگی است و از طریق گفت‌وگوی میان‌فرهنگی بین تعابیر متفاوت از این موضوع در سنت‌های مختلف فکری و تامل جدی درباره درک آنها از این مفهوم انجام می‌گیرد.

■ تاملی کوتاه درباره اصطلاح «میان‌فرهنگی»

در اینجا ضروری است که پیش از طرح اجمالی اندیشه میان‌فرهنگی و پرداختن به برخی از اجزای نظری آن، اصطلاح میان‌فرهنگی را خود اندکی مورد تعمق قرار داد. انتخاب چنین اصطلاحی تصادفی نیست بلکه اهمیتی برنامه‌ای و محتوایی داشته و بنابراین خود حاوی مضمون فلسفی معینی است. در افق مداقه‌های فرهنگ شناختی که درباره مفهوم فرهنگ به‌طور کلی انجام می‌گیرد، آنچه که در چنین اصطلاحی بیان می‌شود ازجمله این است که اولاً فرهنگ قطع نظر از تعابیر بسیار متنوعی که از آن وجود دارد، جزء لاینفک زندگی فردی و اجتماعی انسان است به طوری که در مفهوم عام و ورای تعبیر ارزش شناختی آن، فرهنگ خصیصه اجتناب‌ناپذیر انسان است آنچنان که هیچ پدیده ناشی از فعالیت انسانی حائز خصلتی برون‌فرهنگی یا فرافرهنگی نیست. به همین دلیل است که اصطلاحاتی نظیر «فرافرهنگی» که اغلب در مباحث نظری در عرصه‌های مختلف به کار برده می‌شوند حاوی درکی مشکل‌ساز از فرهنگ بوده و تداعی‌های اشتباه‌آمیزی را درباره آن ایجاد می‌کنند. ازجمله اینکه گویی یک وضعیت فرافرهنگی و عاری از هرگونه تعلق خاص فرهنگی و تاثیرات و گرایشات ناشی از آن وجود دارد. نقطه‌نظری که نه تنها از لحاظ فرهنگ شناختی بلکه در متن تعمقی هرمنوتیکی نیز توجیه‌پذیر نیست و با تئوری فرهنگ در اندیشه میان‌فرهنگی تفاوت فاحش دارد. نکته دیگری که باید مورد تاکید قرار داد این است که مقصود از فرهنگ در اصطلاح میان‌فرهنگی تنها فرهنگ به معنای کلان آن نظیر مثلاً فرهنگ اروپایی یا فرهنگ شرقی و غیره نبوده بلکه فرهنگ در معنای خرد آن به مثابه فرهنگ فردی انسان‌ها را نیز شامل می‌شود. چراکه همان طور که گفته شد فرهنگیت خاصگی انسان است به‌طوری که هر فرد نیز یک بیوتوپ فرهنگی است که به‌رغم شرکت در یک فرهنگ مشترک ملی و غیره، تفاوت‌ها و خاصگی‌های منحصربه‌فردی را نیز دارا است. به همین دلیل می‌توان ارتباط تنها دو فرد در یک فرهنگ مشترک را نیز یک ارتباط میان‌فرهنگی محسوب کرد. از همین جا دامنه موضوعی مداقه‌های فلسفه میان‌فرهنگی روشن می‌شود که نه تنها معضلات میان دو فرهنگ متفاوت به معنی کلان آن بلکه از آنجا که گاه تفاوت‌های انسان‌های متعلق به یک فرهنگ مشترک می‌توانند حتی بزرگتر از تفاوت‌های انسان‌های متعلق به دو فرهنگ مختلف باشند، مسائل درون فرهنگی یک فرهنگ خاص و حتی معضلات میان فردی و درون‌فردی را نیز دربرمی‌گیرد. به عبارت دیگر، تاملات اندیشه میان‌فرهنگی معطوف به ارتباطات بین‌انسانی به طور کلی است و از آنجا که انسان‌ها واحدهای زنده فرهنگی هستند بنابراین ارتباطات میان‌انسانی همواره و تنها به گونه‌های مختلف ارتباطات میان‌فرهنگی هستند که در اشکال خرد و کلان خود خاصگی‌ها و تعینات متفاوتی پیدا می‌کنند که باید به آنها توجه کرد. واژه میان‌فرهنگی از طرف دیگر قصد اشاره به این امر مهم را دارد که فرهنگیت در کنه خود همواره میان‌فرهنگیت است به‌طوری که تصورات منزه‌طلبانه از فرهنگ به مثابه پدیده‌ای همگن، خالص و غیرترکیبی به عنوان تصوراتی مورد انتقاد قرار می‌گیرند که از لحاظ نظری توجیه‌ناپذیر و از نظر عملی خطرناکند.

■ آنچه که فلسفه میان‌فرهنگی هست

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، فلسفه میان‌فرهنگی از مقتضیات جهان کنونی و ضرورت ارتباطات صلح‌آمیز بین‌انسانی در شرایط وجود ناهمگونی‌های فکری- فرهنگی و به طور کلی دگربودگی‌ها نشات می‌گیرد. فلسفه میان‌فرهنگی چنین شرایطی و معضلات ناشی از آن را در سطح مبنایی تفکر فلسفی مورد تامل قرار می‌دهد و در این تامل دستاوردهای اندیشه فلسفی را در سنت‌های مختلف فکری از فرهنگ‌های متفاوت به یاری گرفته و مورد اقتباس انتقادی قرار می‌دهد. نتایج این تاملات مبنایی می‌توانند متعاقباً در دیگر عرصه‌ها مانند روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیبایی‌شناسی، مردم‌شناسی، تئوری تربیت و غیره نیز به کار گرفته شوند. برای شخصیت‌پردازی فلسفه میان‌فرهنگی لازم است که بین چندفرهنگیت از یک سو و میان‌فرهنگیت از سوی دیگر تفاوت قائل شد. چندفرهنگیت خصیصه عینی واقعیت زندگی امروز است و ناهمگونی‌های فرهنگی موجود را بیان می‌کند در حالی که میان‌فرهنگیت به تئوری فلسفی درباره چنین واقعیت ناهمگونی اشاره دارد. به عبارت دیگر فلسفه میان‌فرهنگی تئوری یک واقعیت چندفرهنگی است. به‌رغم خاستگاه‌های معین اندیشه میان‌فرهنگی نباید آن را به عنوان یک سیستم بسته نظری تصور کرد بلکه برعکس به مثابه طرز تفکری باز با طیفی از تعابیر که با تاکیدهای موضوعی متفاوت، غنای محتوایی و کثرت تفسیری این اندیشه را در یک افق مشترک تاملی امکان‌پذیر کرده و باعث ممانعت از جزمیت ایدئولوژیک آن می‌شوند، امری که خود یکی از انگیزه‌های مهم فلسفه میان‌فرهنگی به عنوان یک طرز تفکر آزاداندیشانه است. سئوال مهم فلسفی که اندیشه میان فلسفی در نوع پاسخ به آن خود را متبلور می‌کند این است که در شرایط وجود تمایزها و تفاوت‌ها چگونه می‌توان به تفاهم و اشتراک‌نظر دست یافت بی‌آنکه این تفاهم نتیجه نفی تفاوت‌ها از طریق سیطره یک نظرگاه بر دیگر نظرگاه‌ها باشد. به عبارت دیگر چگونه می‌توان تنوع و کثرت را حفظ کرد و در عین حال از بی‌ارتباطی آنها در نتیجه فقدان یک نقطه نظر مشترک ممانعت نمود و یا به تعبیر دیگر چگونه می‌توان با توجه به محدودیت اعتبار نظرگاه‌ها به نقطه نظری مشترک با اعتبار عام که مبنای ارتباط و تفاهم آنها باشد دست پیدا کرد بی‌آنکه این نقطه نظر جزم‌گرایانه وضع شده باشد. به بیانی تجریدی‌تر چگونه می‌توان ورای نسبی‌گرایی و جامع‌گرایی که هر دو به یک اندازه توجیه‌ناپذیر و آسیب‌زا هستند، موضعی متعادل اتخاذ کرد که بتواند از هرج و مرج ناشی از نسبی‌گرایی که نهایتاً منجر به خشونت می‌شود و از جامع‌گرایی که خود شکل اولیه خشونت است پرهیز کرده و ارتباط را با حفظ تفاوت‌ها و تفاهم را با حفظ تنوع امکان‌پذیر کند. کوشش نظری برای پاسخ به این سئوال‌محوری که یکی از معضلات مهم تاریخ اندیشه فلسفی را تا به امروز تشکیل می‌دهد و در جدل‌های نظری امروزین ازجمله میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم و لیبرالیسم و کمونیتاریسم نیز حضور خود را حفظ کرده است، منجر به طرح هرمنوتیکی خاص در اندیشه میان‌فرهنگی برای بررسی متناسب این مسئله شده است. هرمنوتیک اندیشه میان‌فرهنگی هسته فلسفه میان‌فرهنگی را تشکیل می‌دهد که در گفت‌وگوی انتقادی با انواع دیگر هرمنوتیک، خود را نمایان می‌سازد و در تئوری گفت‌وگوی فلسفه میان‌فرهنگی بیان متناسب خود را پیدا می‌کند.

■ تئوری گفت‌وگو در فلسفه میان‌فرهنگی

در مرکز اندیشه میان‌فرهنگی تئوری گفت‌وگوی آن قرار دارد. اگرچه امکانات گوناگون ارتباطی میان تفاوت‌ها وجود دارد ولی هر شیوه ارتباطی میان تفاوت‌ها یک شیوه ارتباطی گفت‌وگویی نیست. گفت‌وگو یک طرز خاص ممکن و منحصربه‌فرد ارتباط میان تفاوت‌ها است که نظرگاه‌ها و شیوه‌های گوناگون بودن را در دگربودگی آنها حفظ و بنابراین امکان ارتباط صلح‌آمیز و عاری از خشونت را بین آنها امکان‌پذیر می‌کند. برای درک تئوری گفت‌وگو در اندیشه میان‌فرهنگی باید آن را از تصورات رایج درباره گفت‌وگو متمایز کرد. گفت‌وگو در متن تامل میان‌فرهنگی صرفاً یک رفتار موضعی و مقطعی نیست که محدود به ارتباطات بیانی- زبانی باشد چراکه اولاً هر مبادله زبانی- بیانی یک ارتباط ضرورتاً گفت‌وگویی نیست و دوم اینکه در صورت گفت‌وگویی بودن چنین ارتباطاتی، آنها تنها بخشی از آن چیزی هستند که می‌توان آن را یک فرهنگ گفت‌وگویی نامید. نکته دیگر اینکه گفت‌وگو یک متد و یا تاکتیک نیز نیست که برای دست یافتن به هدفی از پیش تعیین شده به کار گرفته شود. تعبیر گفت‌وگو به عنوان متدی برای تعیین و یا تائید صحت یک امر این نکته را در نظر نمی‌گیرد که هرگونه متد خود نیز بر پیش درکی از صحت آن استوار است که خود نمی‌تواند اعتباری ماقبل گفت‌وگویی داشته باشد. صحت یک امر نه پیش فرض گفت‌وگو، بلکه نتیجه آن است. این درک از گفت‌وگو که غالباً گفت‌وگوهای افلاطونی را به عنوان نمونه پیش رو دارد مرزهای درک افلاطونی از گفت‌وگو را که در پرتو دستاوردهای هرمنوتیک نوین آشکار می‌شوند، خارج از افق توجه قرار می‌دهد. بنابراین گفت‌وگو به زعم اندیشه میان‌فرهنگی نه یک رفتار موضعی زبانی است و نه یک متد با اعتباری صرفاً کاربردی. گفت‌وگو یک شیوه عمومی در جهان‌بودگی انسان است، یک طرز نگرش ممتاز و منحصربه‌فرد انسان به جهان طبیعی و اجتماعی خود که تمامی ابعاد نظری و عملی زندگی انسان در اشکال متفاوت تجلی آن را دربرمی‌گیرد. به دلیل همین معنای فراگیر گفت‌وگو ترجیح داده می‌شود که به جای واژه گفت‌وگو که تنها بعدی خاص از این شیوه بودن فراگیر را تداعی می‌کند، اصطلاح فرهنگ گفت‌وگویی به کار برده شود. فرهنگ گفت‌وگویی در تفاوت با یک فرهنگ غیر گفت‌وگویی، نشانگر یک شکل عمومی نگاه انسان به جهان است، یک شیوه خاص وجود داشتن. به همین دلیل گفت‌وگو یک مقوله تکنیکی دانستن نیست، بلکه بسیار بیشتر از آن یک مقوله معنایی بودن است. فرهنگ گفت‌وگویی بنابراین قابل تقلیل به یک رفتار بیانی و یا تاکتیکی عملکردگرایانه نیست. برای شخصیت‌پردازی این فرهنگ گفت‌وگویی و متمایز کردن آن از شیوه‌های بودن غیر گفت‌وگویی مفید است که یکی از شاخص‌های آن را مورد تاکید قرار داد. مشخصه یک فرهنگ گفت‌وگویی که مبنای هرمنوتیک میان‌فرهنگی را تشکیل می‌دهد، نوع استنباط خاصی است که در آن از دیگری وجود دارد که به تبع آن ارتباط منحصربه‌فردی با دیگری برقرار می‌شود به‌طوری که شیوه ارتباطی هرمی و غیرمتقارن میان خود و دیگری که خصیصه عمده یک فرهنگ غیر گفت‌وگویی است، جای خود را به نوع ارتباطی افقی و متوازن می‌دهد. در تعبیری مبنایی- هستی‌شناختی لازمه چنین ارتباطی آن است که دیگری نیز در موجودیت آن با آنچه که خودی است در سطحی همانند قرار داده شود. در متن استنباطی شناخت‌شناسانه این بدان معنا است که برای نظرگاه دیگری به‌طور متقابل حقانیت و اعتباری همسان با اعتبار دیدگاه خودی فرض شده و میان آنها برابری و هم‌ارزشی برقرار می‌شود. لازمه چنین امری اما به نوبه خود صرف‌نظر کردن متقابل از نهایی ساختن نظرگاه خود و محدودکردن دامنه اعتبار آن است. تنها در نتیجه چنین محدودیتی است که دیگری نیز به عنوان حامل نظرگاهی با حقانیت نسبی جدی گرفته شده و به رسمیت شناخته می‌شود. در غیر این صورت دیگری به منزله زائده‌ای عاری از پیامی جدی تلقی شده و به پدیده‌ای حاشیه‌ای و یا انحرافی تقلیل داده می‌شود. لازم به تاکید است که قائل شدن به چنین محدودیتی برای اعتبار نظرگاه خود و احترام به دیگری صرفاً نتیجه یک عزم اخلاقی نیست بلکه محصول آگاهی شناخت‌شناسانه و هرمنوتیکی از کرانمندی جهان‌نگری خود است. در نتیجه این آگاهی شناخت‌شناسانه نسبت به افق‌مندی نظرگاه خود، به احتمال حقانیت نسبی نظرگاه‌های دیگر و ضرورت برقراری ارتباطی متقارن با آنها پی برده می‌شود. آنچه که تساهل نامیده می‌شود در تعبیر فلسفی آن چیز دیگری غیر از همین به رسمیت شناختن حقانیت ممکن دیگری در نتیجه آگاهی از محدودیت اعتبار دیدگاه خود نیست. از آنجا که این محدودیت فضایی ایجاد می‌کند که دیگری در آن امکان حضور می‌یابد، بنابراین چنین محدودیت شناخت‌شناسانه‌ای شرط حضور و حفظ موجودیت دیگری است. با توجه به این امر می‌توان رابطه بین فرهنگ گفت‌وگویی و تساهل را اینگونه تعبیر کرد که تساهل شرط تحقق یک فرهنگ گفت‌وگویی به عنوان بعد پایه‌ای فلسفه میان‌فرهنگی است. لازم به توضیح است که تئوری گفت‌وگوی فلسفه میان‌فرهنگی با تاکید بر مفهوم تقارن نه فقط برای عرصه‌های ارتباطات نظری بلکه در حیطه‌های روابط عینی اجتماعی، اقتصادی و غیره نیز حاوی یک تئوری عدالت است که به این اندیشه غنای سیاسی- اجتماعی می‌بخشد. فرهنگ گفت‌وگویی به عنوان فرهنگی عدالت‌گرا خواست توازن سطوح نابرابر زندگی انسان‌ها در عرصه روابط اجتماعی- اقتصادی آنها را نیز دربرمی‌گیرد.

■ تئوری تساهل در فلسفه میان‌فرهنگی

از آنجا که تئوری تساهل در کنار نظریه گفت‌وگو جزء تئوریک مهمی را در فلسفه میان‌فرهنگی تشکیل می‌دهد، لازم است که در پرداختی کوتاه به این موضوع میان دو معنای متفاوت از تساهل تفاوت قائل شد. معمولاً تساهل به موازات معنای واژه لاتینی آن، تولرانس، به عنوان رواداری و یا تحمل دیگری معنی می‌شود. تولرانس به معنی تحمل دیگری اما درک ویژه‌ای را از دیگری دربردارد که در آن دیگری به عنوان آنچه که بودنش خواسته شده نیست و بنابراین تنها باید تحمل شود، تعبیر می‌شود. این درک از دیگری به عنوان پدیده‌ای ناخوشایند که تنها باید از سر ناگزیری تحمل شود، به طور ضمنی از ارجعیت و مرکزیت بخشیدن به خود از یک سو و از تمایل خشونت‌آمیز نهفته در آن برای نفی دیگری حکایت می‌کند. تولرانس در معنای تحمل دیگری بنابراین هنوز دیگری را به عنوان پدیده‌ای هم‌ارزش با خود استنباط نمی‌کند. درست به همین دلیل است که گوته که می‌توان او را مانند مولوی و حافظ نمونه خوب یک طرز فکر میان‌فرهنگی به‌شمار آورد، در گفته آموزنده‌ای درباره تولرانس، آن را در معنای تحمل کردن، به عنوان توهین به دیگری تعبیر می‌کند. به نظر گوته تولرانس به این معنا نباید یک وضعیت دائمی ارتباطی میان خود و دیگری باشد بلکه باید به سطح به رسمیت شناختن دیگری ارتقا پیدا کند. در تولرانس به معنای والاتر به رسمیت شناختن دیگری، دگربودگی دیگری به عنوان انحرافی از امر خودی تعریف نمی‌شود که باید آن را تحمل و یا برطرف کرد بلکه کاملاً برعکس، دیگری در دگربودگی‌اش به عنوان موجودیتی ضروری تعبیر می‌شود که برای حفظ آن نیز باید تلاش کرد. در اینجا لازم است که به نکته مهمی درباره تساهل یعنی به موضوع تعیین مرز تساهل از دیدگاه فلسفه میان‌فرهنگی نیز توجه شود. تساهل که حاصل شناخت افق‌مندی جهان خود و مبنای یک فرهنگ گفت‌وگویی است، درست به دلیل همین احتراز از جامع‌گرایی مهاجم، نمایانگر فرهنگی صلح‌آمیز و عاری از خشونت است. برای تحقق چنین فرهنگ ارتباطی ممتازی اما لازم است که تساهل به طور متقابل از جانب همه شرکت‌کنندگان در ارتباط رعایت شود. عدم رعایت فرهنگ تساهل از جانب همه به عدم تقارن ارتباطی و بنابراین به بروز ساختارهای خشن و سلطه‌زا منجر می‌شود. بنابراین شرط وجود یک فرهنگ گفت‌وگویی رعایت متقابل اصل تساهل از جانب همه است. این تعهد همگانی در رعایت تساهل که در نتیجه آن امکان حضور مساوی همه در ارتباط تضمین می‌شود همزمان مرز تساهل را نیز تعیین می‌کند. تساهل تا آنجا جایز است که علیه خود آن تخطی نشود چرا که تخطی از آن عملاً به نقض انگیزه آن و بنابراین به بروز خشونت می‌انجامد. این به آن معنا است که آنچه تفاهم مواضع مشترک را امکان‌پذیر می‌کند و یک اصل مشترک و عام را برای همگان تشکیل می‌دهد، نه از طریق